

## سرباز باز نشسته

سرباز باز نشسته آزادی وطن  
اندوه خفته در لب فریاد یک سخن  
مارا هوای عشق شگفتن چنین نمود  
برگ بخون نشسته از شاخ نسترن  
نی آتشم نه سیل نه توفان نی غریب  
یک باغ آرزوی دل دیده صد شکن  
صد رشته بسته است دماغ امید را  
با تا روپود بسته آن بوی پیرهن  
مازنده می شویم به دشت بازباز  
در رزمگاه حادثه چون لاله دمن  
از خاک ما جوانه زند نوستاک رزم  
از این بزق پراست همه دشت و چمن  
کوهیم در مقابل بیداد روزگار  
پا مردم ببین در افسانه کهن  
مپاک میکندیم به عطرسفای عشق  
این خاکدان غرق در اندوه لجن  
پوشیده ایم در سحر صبح زندگی  
جای هزار جامه رنگین سپید کفن  
رنج و فشار چند کند فارغ از خودت  
آتش به دستگاه خیالات ترس زن  
ای تیغ در غلاف به زنگ می شوی تپاه  
برخیز بوسه بر لب سنگ فسان بز  
دیروز همچو تیرهدف را شکا فتمیم  
امروز فلاتون زمان غرق وهم وطن  
صد دست باد به نکند تار زلف یار  
پاشیدن است خصلت اوضاع انجمن  
عشق است و راستی و صداقت سلاح مرد  
**وجدان پاک** ، نی سند و برگ علم و فن

د ره رسول جان بسوز نکروصل غیر  
زیرا که سیم پاک شود گاه سوختن

صددرس عبرت است تماشای بی خودی  
ای خوش نشستگان ختا ، شام این چمن

داکتر عبدالله محمودی

2015/6/16